بالاخره چند ماه قبل از این اجلاس، ابتدای سال ۱۳۶۵، صدای مظلومیت جانبازان شیمیایی آن‌قدر بلند شد که خواب‌زدگانِ عالم را هم بیدار کرد، تا بعد از پنج سال، رژیم عراق را به دلیل این جنایاتِ محکوم کنند. اثر این قطعنامهٔ ضعیف، چند ماه توقف حملات شیمیایی بود؛ آرامشی قبل از توفانی وحشیانه. تا همین‌جا هم چند برابر سابقهٔ کل دنیا، سلاح شیمیایی بر سر رزمندگان اسلام ریخته شده بود، اما بمباران‌های شیمیاییِ مردم عادی در سردشت و حلبچه هنوز اتفاق نیفتاده بود و آیندهٔ دردناک‌تری در راه بود.

*** شیوخ که چیزی به‌جز دلارهای نفتی نداشتند، به یک ملت وعدهٔ رشوه می‌دادند که تو از حق بگذر، ما پول می‌دهیم. سریال آمدن واسطه‌های رنگارنگ به ایران، از همه جای دنیا شروع شد، برای اینکه صدام را از چاهِ‌خودکنده نجات دهند، و هر چشم بینا و شامهٔ تیزی حس می‌کرد که این وعده‌ها و لابه‌ها دروغی‌اند.**

[آیت‌الله خامنه‌ای:] با اینکه به‌محض آزادی خرمشهر و شکست مفتضحانهٔ نیروهای اشغالگر، رژیم عراق ناگهان تغییر ماهیت داد و یک‌شبه صلح‌دوست شد، ملاحظهٔ اسناد جنگ نشان می‌دهد که جنایات ضد بشری و نقض ابتدایی‌ترین اصول انسانی، پس از آن نیز همچنان ادامه یافته، بلکه تشدید شده است. برخی از اسنادِ آن جنایات در بیمارستان‌های اروپا موجود است که به‌عقیدهٔ بسیاری از مراجع بین‌المللی، برای هیتلر و چنگیز آبرو خریده است!

از هراره تا تهران - ۲۹

آیت‌الله خامنه‌ای در اجلاس عدم تعهد در سال ۱۳۶۵:

دعوت از ظالم و مظلوم برای همزیستی، به رسمیت شناختن ظلم است

[ادامه سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در اجلاس هراره:] آقای رئیس!
نه داستان اسف‌انگیز جنگ در این چند جمله قابل خلاصه شدن است و نه عمق جنایات و تجاوزات رژیم عراق قابل اندازه‌گیری. تجاوز و جنایت کمّی نیستند، هیچ اصل و معیار بین‌المللی یا بررسی کارشناسی و هیچ زبان و قلم آشنا به احساسات بشری، قادر نیست، حتی در یک مورد، میزان اندوه مادرانی را که در آخرین لحظه‌های حیات، درحالی‌که دختر بچه‌های مورد تجاوز قرار گرفته‌شان را برای آخرین وداع، قبل از زنده به‌گور شدن دسته‌جمعی، در آغوش می‌کشیدند، بیان کند.

فقط می‌شود دوباره این فراز را خواند:

«نه داستان اسف‌انگیز جنگ در این چند جمله قابل خلاصه شدن است و نه عمق جنایات و تجاوزات رژیم عراق قابل اندازه‌گیری. تجاوز و جنایت کمّی نیستند، هیچ اصل و معیار بین‌المللی یا بررسی کارشناسی و هیچ زبان و قلم آشنا به احساسات بشری، قادر نیست، حتی در یک مورد، میزان اندوه مادرانی را که در آخرین لحظه‌های حیات، درحالی‌که دختر بچه‌های مورد تجاوز قرار گرفته‌شان را برای آخرین وداع، قبل از زنده به‌گور شدن دسته‌جمعی، در آغوش می‌کشیدند، بیان کند.»

[آیت‌الله خامنه‌ای:] انبوه استخوان‌های کشف‌شده از گورهای دسته‌جمعی در هویزه و بستان و نالهٔ هزاران کودکی که بعد از حملات هوایی و موشکی، بر بالین اجساد پدران و مادران خود، در ویرانه‌های دزفول و بهبهان و مریوان و ده‌ها شهر دیگر خون گریسته‌اند، همه از عمق فاجعه حکایت می‌کند.

خبرنگاران در یکی از سالن‌های جنبی، مقابل چند تلویزیون بزرگ جمع شده‌اند و به‌سرعت یادداشت برمی‌دارند. بیشتر خبرنگاران ایرانی هم که در همین سالن هستند، دیگر توان یادداشت‌برداری ندارند. بعضی گلویشان را گرفته و سنگینی نگاهِ گاه‌به‌گاه همکارانِ خارجی، به آنها اجازهٔ گریستن نمی‌دهد. یکی از آنها بَعد از جلسه، ادامهٔ وقایع را این‌طور نوشته:

«دیگر نمی‌توانستم جلوی اشک‌هایم را بگیرم، تمام صحنه‌هایی که در دزفول و بستان دیده بودم؛ آنها که عکس‌هایشان را پنهان کرده بودم و سعی می‌کردم از تصویرشان فرار کنم، اما هر شب نزدیک‌تر و شفاف‌تر و دردناک‌تر مقابل چشمم می‌آمدند؛ حالا همه به‌یک‌باره جلوه می‌کردند. تصویر زن جوان بارداری که با خندهٔ تلخی، با بدن پر از ترکش جان می‌داد و خوشحال بود که این کودک حرام‌زادهٔ نیمه‌بعثی به دنیا نیامده است...

در همین افکار بودم که از پشت اشک‌های جمع شده در چشمم، متوجه تاریکی صفحهٔ تلویزیون‌ها شدم، ماتم برد! صدای آقای خامنه‌ای هنوز پخش می‌شد و من خیره به صفحهٔ مقابل نگاه می‌کردم. دقیقه‌ای بعد صدا هم قطع شد و من بهت‌زده، به اطراف نگاه می‌کردم، به این امید که اشکال فنی است و الان برطرف می‌شود.

اما نشد، و حالا، همهٔ این خبرنگاران خارجی هم به ما نگاه می‌کنند. آنها توضیح می‌خواهند، اما وضع خودم از آنها بدتر است. متوجه شدم که روی یک مبل چرمی راحت نشسته‌ام، ظاهراً وقتی حالم به‌هم ریخته بود، یک نفر بلند شده بود و من را نشانده بود و من متوجه نشده بودم. می‌خواستم بلند شوم، اما نه توان داشتم، نه نگاه‌های سنگین اجازه می‌داد.

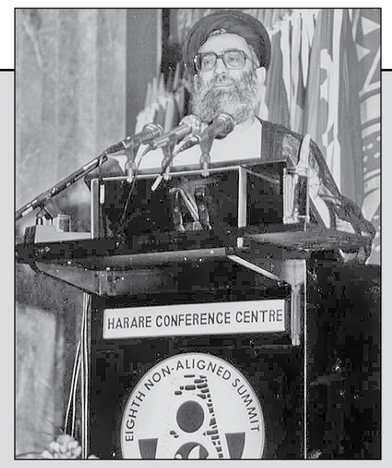

آیت‌الله خامنه‌ای در اجلاس هراره: بدون تأمین عدالت، بدون رفع ظلم و بدون نابود کردن ذهنیت‌های تجاوزگر، دعوت از ظالم و مظلوم برای همزیستی مسالمت‌آمیز، معنایی جز به رسمیت شناختن ظلم و کمک به استمرار آن ندارد.

چند دقیقه‌ای در سکوت و حیرت گذشت و دیگر از اتصال صدا و تصویر ناامید شدیم. گرچه باورش سخت بود؛ درست همین‌جا که سخن به جنایات صدام و مظلومیت ملت ما رسیده بود؟ حالا باید صدا را قطع می‌کردند؟ یعنی اینجا هم؟ در میان این جمعِ مثلاً هم‌پیمان؟ اگر از اینجا نتوان حرف خود را به دنیا رساند، پس از کجا می‌شود حرف زد؟ باز هم چشم‌ها نباید ببینند و گوش‌ها نباید بشنوند؟! و یاد حرف امام افتادم: «مظلومان با ما موافقند، اگر ظالمان بگذارند حرف ما به گوش آنها برسد.»

***درست همین‌جا که سخن به جنایات صدام و مظلومیت ملت ما رسیده بود؟ حالا باید صدا را قطع می‌کردند؟ یعنی اینجا هم؟ در میان این جمعِ مثلاً هم‌پیمان؟ اگر از اینجا نتوان حرف خود را به دنیا رساند، پس از کجا می‌شود حرف زد؟ باز هم چشم‌ها نباید ببینند و گوش‌ها نباید بشنوند؟! و یاد حرف امام افتادم: «مظلومان با ما موافقند، اگر ظالمان بگذارند حرف ما به گوش آنها برسد.»**

سخنرانی، که به‌صورت زنده از تلویزیون زیمبابوه پخش می‌شد، حالا قطع شده بود. یک آن نگران شدم که در سالن هم اتفاقی افتاده باشد، بلند شدم و به‌سمتِ سالن رفتم. از روز قبل، با چند نخ سیگار و گپ زدن، با چند نفر از مأموران سیاه‌پوست رفیق شده بودم، خوشبختانه یکی از آن خوش‌هیکل‌های مهربانشان دم در سالن بود و با چشمک و خوش‌وبِشی گذاشت داخل شوم. همه چیز زیر سر نجوای چند نفر از هیئت رئیسه بود و یادداشتی که داده شد. داخل سالن کمی آرام‌تر شدم. هنوز آقای خامنه‌ای، با صلابت پشت تریبون ایستاده بود و سخنرانی می‌کرد...»

آن‌قدر پُرش کرده بودند که به اشغال خوزستان راضی نبود، مصاحبه را نیمه‌کاره رها کرد و به خبرنگاران گفت: ادامه‌اش در تهران! در مرحلهٔ اول جنگ که بعثی‌ها مرتب جلو می‌آمدند، هیچ صدایی از هیچ کجا درنمی‌آمد. نهایتِ حرفی که زده می‌شد، نگرانی از بحرانِ بین دو کشور بود. خرمشهر را اشغال کردند و آمدند سمت آبادان، صدام عَلَمِ قهرمانیِ عرب را بلند کرده بود و اغلب اعراب هم از سادگی و ترس، پای عَلَمَش سینه می‌زدند و پول و آبرو خرج می‌کردند. آبادان ولی سقوط نکرد و ماشین جنگی بعث، همان‌جا به گِل نشست، از آنجا به بعد، صدام از پیشنهاد آتش‌بس استقبال می‌کرد. به همین غنیمت‌ها راضی شده بود، چون فهمیده بود بعد از آن خبری نیست.

مرحلهٔ سوم که رسید، صدام به التماس افتاد. ثامن‌الائمه و طریق‌القدس و فتح‌المبین و الی‌بیت‌المقدس، کمر ارتشش را شکست و «محمره» دوباره «خرمشهر» شد و آبرویش را ریخت.

صدام طوری زمین خورد که دیگر بلند شدنش سخت بود و زمان می‌خواست. خودش جلو افتاد، سازمان ملل و عدم‌تعهد و اعرابِ مأیوس از پیروزی هم به‌دنبالش، که ما صلح می‌خواهیم و آتش‌بس، و اصلاً ما از اول دنبال صلح بودیم و این ایرانی‌ها جنگ‌طلب هستند! شیوخ که چیزی به‌جز دلارهای نفتی نداشتند، به یک ملت وعدهٔ رشوه می‌دادند که تو از حق بگذر، ما پول می‌دهیم. سریال آمدن واسطه‌های رنگارنگ به ایران، از همه جای دنیا شروع شد، برای اینکه صدام را از چاهِ خودکنده نجات دهند. و هر چشم بینا و شامهٔ تیزی حس می‌کرد که این وعده‌ها و لابه‌ها دروغی‌اند، گرچه صاحبانشان از سر کوری و گیجی، گاهی خودشان هم این را نمی‌دانستند. صدام دنبال وقت استراحتی بود تا نفس بگیرد، عِدّه و عُدّه‌اش را دوباره جمع کند، برای حمله‌ای دوباره؛ حمله‌ای با چشمی باز، با شناختِ حریف، و با کمک مستقیم و تمام‌عیار یاران. اما امام چشم‌بسته همهٔ اینها را دیده بودند و تصمیم گرفته بودند که این دیوِ خسته‌شده و زخمی را از پای در بیاورند.

[آیت‌الله خامنه‌ای:] آقای رئیس! اگر صدها میلیارد خسارات مادی دو کشور را بر این فجایع اضافه کنیم، اگر ضرر ناشی از فوت فرصت‌های سازندگی، برای هر دو ملت را بر این مجموعه بیفزاییم، به نتیجهٔ تکان‌دهنده‌ای می‌رسیم که هیچ انسان آزاده‌ای نمی‌تواند در مواجههٔ با آن بی‌طرف بماند. ظلمی عظیم در معیار تاریخی واقع شده است. تاریخ می‌گوید: هرگاه جنگ‌افروزی و تجاوزات بین‌المللی مورد مجازات قرار نگرفته و عدالت تأمین نشده باشد، ریشه‌های جنگ به‌انتظار لحظهٔ مساعد، برای بروز مجدد زنده می‌ماند. بدون تأمین عدالت، بدون رفع ظلم و بدون نابود کردن ذهنیت‌های تجاوزگر، دعوت از ظالم و مظلوم برای همزیستی مسالمت‌آمیز، معنایی جز به رسمیت شناختن ظلم و کمک به استمرار آن ندارد.

این ملت حتی برای خودش نمی‌جنگد، برای حق می‌جنگد، حقی که از مردم عراق هم زائل شده است. این جنگ در ارتفاعی از معنویت اسلامی است که این مخاطبان، آن را نمی‌فهمند. آقای خامنه‌ای از جانب هر دو ملت حرف می‌زنند و هر دو ملت این را خوب می‌فهمند.

زیرپوست جنگ - ۳

چگونه وزیرخارجه دولت موقت از لبخند دشمن فریب خورد؟

***یعنی ایران حقیقتا می‌خواست هر طور شده از بروز جنگ جلوگیری کند...**

[نماینده وقت رژیم بعث در سازمان ملل] بله، من حقیقتا برداشت خودم را می‌گویم، ممکن است غلط باشد ممکن است درست باشد.

***الان یک روایت تاریخی است...**

- من صریحا می‌گویم، برداشت من از خلال صحبت مستمر با دکتر ابراهیم یزدی این بود که او بالاترین حد تلاش را صورت می‌داد که بحران بین عراق و ایران خاتمه یابد. البته اگر بخواهم منصفانه بگویم صدام حسین هم در آن جلسه صحبتش مثبت بود، و با دیپلماسیِ عالی بحث می‌کرد و عکس‌العملِ مثبت به حرف‌های ابراهیم یزدی نشان می‌داد تا جایی که پیش از خاتمه جلسه توافق کردند که تبادل هیئت‌های دیپلماتیک را آغاز کنند. راستش پیشنهاد هم از طرف ابراهیم یزدی بود که گفت «اگر شما مایل باشید هیئتی به ایران بفرستید، ما حاضریم چه علنی چه مخفیانه، چه در همین سطح چه در سطحی دیگر، ما هم حاضریم به هر شکل و به هر طریقه‌ای حاضریم یک هفته، ده روز دیگر، سری یا علنی هیئتی بفرستیم. چیزی که مهم است این است که بحران بین دو کشور بالا نگیرد.» صدام حسین هم بی‌نهایت مثبت برخورد می‌کرد. جلسه در این حد تمام شد. من هم ابراهیم یزدی را تا درب خروجی همراهی و با او خداحافظی کردم. هنوز خاطرم هست که او نوعی قدردانی بزرگ نسبت به نقشی که من ایفا کرده بودم حس می‌کرد. با گرمی تمام با من معانقه و خداحافظی و بسیار از من تشکر کرد. شدیدا ممنون بود. برگشتم پیش صدام و دیدم که منتظر من بوده. مرا با خود به بیرون سالن برد.

***به باغ.**

-بله به باغ. در باغ یک استخر بود. از همراهان خواست صندلی بیاورند. آنها هم صندلی را آوردند و نزدیک استخر گذاشتند. من و صدام نشستیم روی صندلی. چند لحظه‌ای به سکوت گذشت. من چشم دوخته بودم به آب استخر و او هم، نمی‌دانم به چه فکر می‌کرد. بعد رو کرد به من و گفت: «به چه فکر می‌کنی صلاح؟ خیلی رفته‌ای در فکر.» گفتم: «راستش من هنوز در جو دیدارم و خیلی خیلی خوشحال و خرسندم. راستش من الان خیلی خوشبینم که این بحران بین دو کشور ان شاءالله به زودی تمام خواهد شد. خصوصا که این مسئله الان در اختیار خود تو به عنوان رئیس‌حکومت قرار گرفته نه در اختیار یک کارمند یا کس دیگر یا یک وزیر و اینها. این صحبت‌هایی که بین شما با روح مثبت و سازنده صورت گرفت را دیدم و خیلی خوشبین و خوشحالم و....» می‌خواستم با این حرف‌ها این جهت‌گیری و برداشت را در صدام هم تقویت کنم. من به عنوان یک عراقی احساس خوشحالی می‌کردم چون حس می‌کردم دارم کار بسیار مهمی خصوصا برای کشورم و برای یک کشور همسایه می‌کنم. فلذا در این چارچوب با او صحبت کردم. صدام حسین سکوت کرد و هیچ چیز نگفت. ابدا حرفی نزد. بعد از چند لحظه رو کرد به من و گفت: «صلاح، چند سال است در زمینه دیپلماتیک فعالیت می‌کنی؟» گفتم حدود ده سال. بعد چیزی گفت که غافلگیرم کرد. گفت: «صلاح، این دیپلماسی خرابت نکرده است؟» گفتم: «اجازه می‌دهی جواب این سؤال را بدهم؟» گفت: «بفرما» گفتم: «می‌خواهم راستش را بگویم. من اهمیت اینکه ملی و وطن‌دوست باشم را فقط وقتی حقیقتا درک کردم که از عراق بیرون آمدم و وارد کار دیپلماتیک شدم. من وقتی داخل عراق بودم (حتی این تعبیر را به کاربردم) ملی بودنم بی‌حساب و کتاب بود. نمی‌دانم چرا ملی شدم، شاید تصادفا، شاید به خاطر شرایط محلی.

ولی وقتی از عراق بیرون آمدم و وارد کار دیپلماتیک شدم و با افراد و هیئت‌های دیپلماتیک دیدار داشتم، خصوصا در سازمان ملل، وقتی دیدم نمایندگان برخی کشورها که مساحت کشورشان کلا نیم کیلومتر مربع است [یعنی خیلی کوچک] چطور برای دفاع از منافع کشورشان می‌جنگند، آن وقت بود که فهمیدم چطور باید ملی و وطن‌دوست باشم و چطور از وطنم دفاع کنم و چطور باید شرایطم را در داخل اصلاح کنم. فلذا حس می‌کنم الان شده‌ام یک فرد ملی و وطن‌دوست صحیح و یک شهروند صحیح. حالا روی چه حسابی به من می‌گویی دیپلماسی خرابت کرده است؟» گفت: «انتظار داری بگویم خراب نیستی؟ درحالی که داری این طور [درباره ایران] حرف می‌زنی.» اینجا بود که حس سرخوردگی کردم. گفت: «کدام صلح؟ کدام حل مشکل بین ما و ایران؟ صلاح، این فرصت شاید در هر قرن یک‌بار هم پیش نیاید. آنها [ایرانی‌ها] اهواز را از ما [امت عرب!] گرفتند، شط‌العرب را از ما گرفتند، به ما تعدی کردند، تهدیدمان می‌کنند، انقلابشان را به کشور ما صادر می‌کنند. الان ما فرصت مناسب داریم. آنها فروپاشیده‌اند، ارتششان تکه‌پاره است، نیروهایشان پراکنده شده، بین خودشان درگیرند، برخی‌ها برخی دیگر را می‌کشند، فلذا ما الان فرصتی تاریخی در اختیار داریم که همه حقوقمان را بازگردانیم. و این را به تو می‌گویم، خودت را به عنوان نماینده عراق در سازمان ملل آماده کن. من می‌خواهم بروم و به آنها ضربتی بزنم که همه کره زمین صدایش را بشنوند و همه حقوقمان را به صورت کامل بازپس بگیرم.»

*** راستش پیشنهاد هم از طرف ابراهیم یزدی بود که گفت «اگر شما مایل باشید هیئتی به ایران بفرستید، چیزی که مهم است این است که بحران بین دو کشور بالا نگیرد.» صدام حسین هم بی‌نهایت مثبت برخورد می‌کرد. جلسه در این حد تمام شد.**

***صدام پس از رفتن ابراهیم یزدی گفت: «کدام صلح؟ کدام حل مشکل بین ما و ایران؟ صلاح، این فرصت شاید در هر قرن یکبار هم پیش نیاید. الان ما فرصت مناسب داریم. آنها فروپاشیده‌اند، ارتششان تکه‌پاره است، نیروهایشان پراکنده شده، بین خودشان درگیرند، برخی‌ها برخی دیگر را می‌کشند، فلذا ما الان فرصتی تاریخی در اختیار داریم.**

***این حرف‌ها تنها چند هفته بعد از سیطره صدام بر قدرت به صورت مطلق [و کنار زدن احمد حسن البکر و نشستن به جای او به عنوان رئیس‌جمهور] در سپتامبر ۱۹۷۹ بود.**

-این چیزی بود که رخ داد. این حرف‌ها در هفته سوم سپتامبر بود.

***و صدام در ۲۲ سپتامبر [۱۹۸۰] جنگ را آغاز کرد.**

-دقیقا.

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

کوشا ابراهیم‌پور بروجنی فرزند بهمن از تاریخ ۹۵/۱۲/۱۷ به قصد تهران عزیمت و هنوز بازنگشته از کسانی که اطلاع از ایشان دارند با تلفنهای ۰۹۳۰۴۴۴۰۵۷۱ و ۰۳۸۳۴۲۲۴۳۸۹ تماس و خانواده‌ای را از نگرانی برهانید.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو سواری پراید جی‌تی‌ایکس‌آی به شماره پلاک ۹۱۲ ل ۳۵ - ایران ۲۴ به رنگ سفید - روغنی مدل ۱۳۸۸ و شماره موتور ۳۱۶۸۱۵۶ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۸۸۳۵۸۶۷۸ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

پروانه بهره‌برداری دامداری روستائی بشماره ۱۶۰۲۹ مورخ ۹۱/۱۰/۱۲ متعلق به اینجانب یوسفعلی صفری تیجی به شماره ملی ۲۰۶۱۹۹۳۱۸۴ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو وانت پیکان ۱۶۰۰i به شماره پلاک ۶۵۵ ن ۴۷- ایران۱۴ به رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۸۷ و شماره موتور ۱۱۴۸۷۰۵۸۹۲۰ و شماره شاسی NAAA۳۶AA۳۹G۸۰۶۱۴۷ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده نوبت اول
شرکت تعاونی مسکن کارکنان اتکا به شماره ثبت ۳۸۰۴۸

از اعضای محترم این شرکت دعوت به عمل می‌آید در مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده در نوبت اول در ساعت ۱۵ روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۹۶/۷/۱۸ که در محل پروژه واقع در بزرگراه شهید اشرفی اصفهانی - بعد از پل همت - خیابان شهید غروی شرقی - پلاک ۲۷ تشکیل می‌گردد حضور به هم رسانید.
دستور جلسه:
۱- استماع گزارش هیئت‌مدیره و بازرس
۲- تصویب بودجه سال‌جاری
۳- تصمیم‌گیری درمورد اعضایی که به تعهدات مالی خود عمل نمی‌نمایند.
هیئت‌مدیره

برگ سبز و کارت مشخصات خودرو وانت دو کابین D-۴WD پیکاپ‌ریچ به شماره پلاک ۵۸۹س ۸۸-ایران ۲۵ به رنگ نوک‌مدادی روشن صدفی متالیک مدل ۱۳۹۶ و شماره موتور ZG۲۴۴۹۹۶۴۶ و شماره شاسی NAPDB۴P۲۷H۱۰۰۶۷۵۴ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سند کمپانی و برگ سبز و قولنامه خودرو سواری سمند ال‌ایکس به شماره پلاک ۱۳۶ س ۲۲ - ایران ۱۴ به رنگ سفید - روغنی مدل ۱۳۸۷ و شماره موتور ۱۲۴۸۶۲۴۳۸۰۸و شماره شاسی ۷۳۲۹۶۷۰۵ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

کارت هوشمند خودرو به شماره ۲۳۷۰۹۹۰ مربوط به خودرو کامیون کشنده ولوو N۱۲ مدل ۱۹۸۳ به رنگ زرد - روغنی و به شماره شهربانی ۱۲۳ ع ۲۱ - ایران ۲۴ و شماره موتور ۰۷۶۱۵۲ و شماره شاسی ۰۱۰۰۵۶ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

رونوشت آگهی حصر وراثت

آقای اکبر میرزایی دارای شناسنامه شماره ۵۱۰۶۰ بشرح دادخواست به کلاسه ۷۰۱۰۰۹/ش۶۷ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان محرم میرزایی‌حضی کندی بشناسنامه ۹۳ در تاریخ ۸۴/۱۲/۱۸ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه آن مرحوم منحصر است به ۴ فرزند ذکور و یک همسر بنام‌های ذیل: ۱- محمد میرزایی، فرزند محرم، پسر متوفی ۲- احمد میرزایی، فرزند محرم، پسر متوفی ۳- عسگر میرزایی حضی‌کندی، پسر متوفی ۴- اکبر میرزایی حضی‌کندی، پسر متوفی ۵- خرده‌خانم کریم‌پور کلان، فرزند جعفرقلی، همسر متوفی. اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور به استناد ماده ۳۶۲ قانون امور حذفی را در یک نوبت آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراض دارد و یا وصیت‌نامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به شورا تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.
رئیس شعبه ۶۷ شورای حل اختلاف ارومیه

چون نیما نقیبی مالک خودرو سواری پژو PARSXU۷ به شماره انتظامی ۸۳ه۲۸۳ ایران ۶۳ شماره موتور ۱۲۴K۰۰۱۷۱۳۲شماره شاسی NAAN۰۱CAXCH۶۰۴۱۰۹ به علت فقدان سند کمپانی تقاضای رونوشت المثنی نموده است لذا چنانچه هرکس ادعایی در مورد خودرو مذکور دارد ظرف مدت ده روز به دفتر حقوقی سازمان فروش شرکت ایران خودرو واقع در پیکان شهر ساختمان سمند مراجعه نماید بدیهی است پس از انقضای مهلت مزبور طبق ضوابط مقرر اقدام خواهد شد. مدت اعتبار این آگهی یک‌سال است.

شماره مزایده: ۱۳۹۶۰۴۳۲۱۶۵۹۰۰۰۰۲۱

متن آگهی مزایده

به موجب پرونده اجرائی کلاسه ۹۵۰۰۰۸۱ ششدانگ یک باب خانه به شماره پلاک ۱ فرعی ۷۴۶۵ بخش ۲۱ یزد که در صفحه ۳۷۶ دفتر ۹۱ املاک ذیل شماره ۸۰۴۴ به نام مجتبی قاسمی فرزند علی به شناسنامه ۲۰۶ میبد سند مالکیت صادر و تسلیم گردیده است که حدود اولیه بدین شرح شمالا مرزیست اشتراکی به طول ۱۴/۹۰ متر ۷۴۴۵ شرقا دیواریست به طول ۲۱/۹۰ متر به ۷۴۶۵ جنوبا به دیوار به طول ۱۴/۶۰ متر به شماره ۲ فرعی ۷۴۶۵ غربا در دو قسمت اول درب و دیوار به طول ۲/۶۰ متر به کوچه به عرض هشت متر دوم دیوار به دیوار به طول ۲۰/۱۰ به ۷۴۴۴ حقوق ارتفاقی ندارد به مساحت ششدانگ ۳۳۸ مترمربع که طبق نظر کارشناس رسمی ششدانگ به مبلغ ۱۰/۰۷۱/۵۵۰/۰۰۰ ریال (مبلغ ده میلیارد و هفتاد و یک میلیون و پانصد و پنجاه هزار ریال) ارزیابی شده و پلاک فوق دارای امتیازات آب و برق سه فاز و گاز که برابر گزارش مامور اجرا و ابلاغ ثبت میبد ملک مزبور به صورت ساختمان مسکونی که شامل نیم طبقه زیرزمینی و همکف و طبقه یک می‌باشد نمای ساختمان و دیوارها و کف حیاط سنگ گرانیت و سنگ آنتیک می‌باشد. پلاک فوق از ساعت ۹ الی ۱۲ روز دوشنبه مورخ ۹۶/۸/۱ در اداره ثبت اسناد و املاک میبد واقع در خیابان آیت‌الله کاشانی میبد از طریق مزایده به فروش می‌رسد. مزایده از مبلغ ده میلیارد و هفتاد و یک میلیون و پانصد و پنجاه هزار ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهادی نقدا فروخته می‌شود. لازم به ذکر است پرداخت بدهی‌های مربوط به آب، برق، گاز و تلفن اعم از حق انشعاب و یا اشتراک و نیز بدهی‌های مالیاتی و عوارض شهرداری و غیره تا تاریخ مزایده به عهده برنده مزایده است و نیز در صورت وجود مازاد، وجوه پرداختی بابت هزینه‌های فوق از محل مازاد به برنده مزایده مسترد خواهد شد و نیم عشر و حق مزایده نقدا وصول می‌گردد ضمنا چنانچه روز مزایده تعطیل رسمی گردد، مزایده روز اداری بعد از تعطیلی در همان ساعت و مکان مقرر برگزار خواهد شد.
تاریخ انتشار: چهارشنبه مورخ ۱۳۹۶/۷/۵
رئیس ثبت اسناد و املاک میبد- هادی بیکی‌ده‌آبادی

دادنامه

پرونده کلاسه ۹۶۰۹۹۸۵۲۵۵۲۰۰۳۰۴ شعبه ۶ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان سبزوار تصمیم نهایی شماره ۹۶۰۹۹۷۵۲۵۵۲۰۰۴۹۶
خواهان: آقای علی رازقی فرزند محمد به نشانی استان خراسان رضوی- شهرستان سبزوار- شهر سبزوار- طالقانی ۲۸ درب ۷
خواندگان: ۱- آقای محمدعلی نودهی فرزند محمدابراهیم ۲- آقای سیدمحمد جعفری فرزند میرزاحسن ۳- آقای عبدالغفور نودهی فرزند علی‌اصغر ۴- آقای برات شهرآبادی فرزند حسن ۵- آقای حسن دوروکی فرزند علیرضا ۶- آقای احمد قنبری فرزند عباسعلی ۷- آقای محمد شهرآبادی فرزند عباس ۸- آقای محمود طالب‌زاده فرزند محمدحسین ۹- آقای محمد شهرآبادی فرزند عباس همگی به نشانی ۱۰- آقای رازقی به نشانی خراسان رضوی- سبزوار- خ طالقانی ۲۸- درب ۷ جنوبی- پ ۱۵
خواسته‌ها: ۱- الزام به تنظیم سند رسمی ملک ۲- مطالبه خسارات دادرسی
رای دادگاه
در خصوص دعوی آقای علی رازقی فرزند محمد مقیم سبزوار خیابان طالقانی ۲۸ به طرفیت آقایان: ۱- محمد رازقی فرزند عبدل ۲- سیدمحمد جعفری فرزند میرزاحسن ۳- حسن دوروکی فرزند علیرضا ۴- محمد شهرآبادی فرزند عباس ۵- محمود طالب‌زاده فرزند محمدحسین ۶- محمد شهرآبادی فرزند عباس ۷- برات شهرآبادی فرزند حسن ۸- محمدعلی نودهی فرزند محمدابراهیم ۹- عبدالغفور نودهی فرزند علی‌اصغر ۱۰- احمد قنبری فرزند عباسعلی، خواندگان ردیف دوم تا دهم مجهول‌المکان، با خواسته الزام خواندگان به تنظیم سند رسمی نسبت به ۶ دانگ یک قطعه زمین به شماره ۱۶۵۶ از ۶۳ فرعی از شش اصلی بخش ۳ دهستان قصبه سبزوار و مطالبه خسارات دادرسی، دادگاه با توجه به عدم احراز مالکیت خواندگان ردیف اول تا نهم دعوی را متوجه ایشان ندانسته و با استناد به ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی، قرار رد دعوی را نسبت به ایشان صادر می‌نماید. و راجع به خوانده ردیف دهم احمد قنبری فرزند عباسعلی با توجه به مفاد دادخواست تقدیمی، تصویر مصدق مبایعه‌نامه‌های استنادی ابرازی، که دلالت بر انتقال ملک موضوع دعوی به خواهان دارد و مفاد گواهی ثبتی شماره ۰۰۰۸۱۷۸ مورخ ۹۶/۵/۱۶ که طی آن اداره ثبت اسناد و املاک، مالک رسمی را آقای احمد قنبری اعلام نموده و اینکه دفاعی از سوی خواندگان بعمل نیامده دعوی را ثابت دانسته و با استناد به مواد ۱۰-۲۱۹-۲۲۰ قانون مدنی و ۱۹۸-۵۱۵ قانون آئین دادرسی مدنی، خوانده موصوف را به تنظیم سند رسمی نسبت به ۶ دانگ قطعه زمین شماره ۱۶۵۶ از ۶۳ فرعی از ۶ اصلی بخش ۳ سبزوار به نام خواهان و پرداخت خسارات دادرسی در حق وی محکوم می‌نماید. این رای غیابی و ظرف بیست روز قابل واخواهی در این شعبه و سپس ظرف بیست روز دیگر قابل تجدیدنظرخواهی از دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی است.
دادرس دادگاه شعبه ۶ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان سبزوار
محمود وثوقی

دادنامه

پرونده کلاسه ۹۶۰۹۹۸۵۵۵۰۷۱۰۰۱۶۶ شورای حل اختلاف شماره ۳ مجتمع مرکزی شورای حل اختلاف شهرستان زاهدان تصمیم نهایی شماره
خواهان: آقای احمد میگون فرزند خدارحم به نشانی استان سیستان و بلوچستان - شهرستان زاهدان - شهر زاهدان - خ بابائیان - هیرمند ۳۸
خواندگان:
۱. آقای حمید جهانشاهی فرزند غلامرضا ۲. خانم زینب لکزائیان مفرد فرزند گل‌احمد همگی به نشانی مجهول‌المکان
خواسته:
الزام: به تنظیم سند خودرو به شماره ۸۵۷ ب ۸۵ ایران ۹۵ به انضمام کلیه خسارات قانونی
رای شورا
در خصوص دادخواست آقای احمد میگون فرزند خدارحم بطرفیت خانم زینب لکزائیان مفرد فرزند گل‌احمد و حمید جهانشاهی فرزند غلامرضا بخواسته الزام به تنظیم سند رسمی سواری پراید مدل ۸۹ مقوم به پنج میلیون تومان بانضمام کلیه خسارات قانونی و هزینه‌های دادرسی با عنایت به اینکه خواهان بیان داشته خوانده خانم زینب لکزائیان مفرد مالک ماشین فوق‌الذکر می‌باشد و از ایشان ماشین را خریداری نمودم و از خوانده ردیف دوم آقای حمید جهانشاهی بشرح صورتمجلس مورخ ۹۶/۶/۲۲ رد دعوی نموده و با توجه به اینکه خوانده به علت مجهول‌المکان بودن از طریق درج موضوع در روزنامه کثیرالانتشار به جلسه دادرسی دعوت گردیده اما وی حاضر نشده و نیز لایحه‌ای ارسال ننموده است با عنایت به اسناد و مدارک خواهان و عدم حضور خوانده برای دفاع از خود و اصل صحت عقد و نیز قاعره حقوقی اوفو بالعقود و نیز به استناد شناسنامه مالکیت وسیله نقلیه که مالک را خانم زینب لکزائیان مفرد فرزند گل‌احمد معرفی می‌نماید لذا شورا دادخواهی خواهان را وارد تشخیص و مستندا به مواد ۱۰ و ۲۳۷ و ۳۶۲ قانون مدنی رای بر محکومیت خوانده به الزام حضور در یکی از دفاتر رسمی و انتقال سند رسمی اتومبیل پراید مدل ۱۳۸۹ رنگ سفید به شماره موتور ۳۶۱۰۲۵۵ و شماره شاسی s۱۴۱۲۲۸۹۵۳۳۳۴۶ به شماره انتظامی ۸۵۷ ب ۸۲ ایران ۹۵ بنام خواهان و پرداخت مبلغ یک میلیون و چهارصد و سی و پنج هزار ریال بابت هزینه دادرسی در حق خواهان صادر و اعلام می‌نماید و نسبت به خوانده ردیف دوم آقای حمید جهانشاهی فرزند غلامرضا باستناد بند الف ماده ۱۰۷ قانون آئین دادرسی محکوم بر ابطال دادخواست خوا